

به نام خدا

چارپاره‌های بندی

شاعر :

مهدی بندساریان

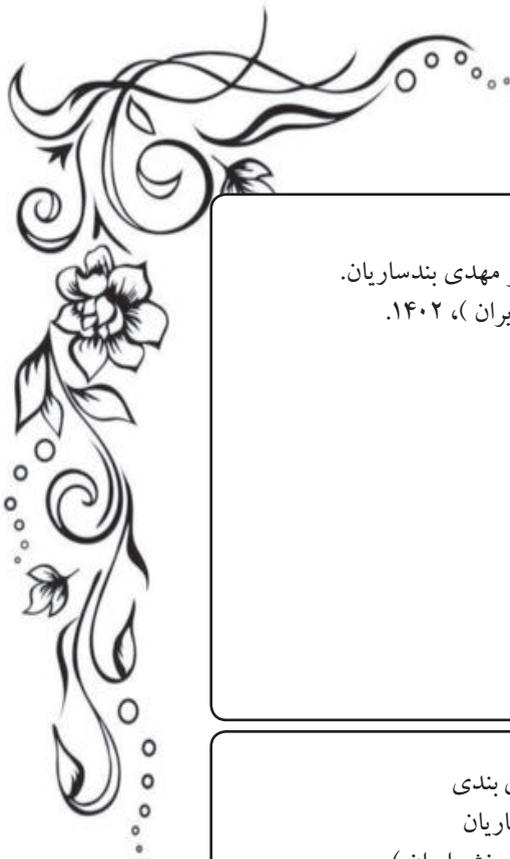
انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۲)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران

و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

chaponashr.ir



سرشناسه: بندساریان، مهدی، ۱۳۴۸ -
عنوان و نام پدیدآور: چارپاره‌های بندی / شاعر مهدی بندساریان.
مشخصات نشر: ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۲۴۵ص.
شابک: ۵-۵۷۶-۳۳۹-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴
۲۰th century -- Persian poetry
رده بندی کنگره: PIR۷۹۶۳
رده بندی دیویی: ۸۱۶۲/۸
شماره کتابشناسی ملی: ۹۴۷۰۹۹۹
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

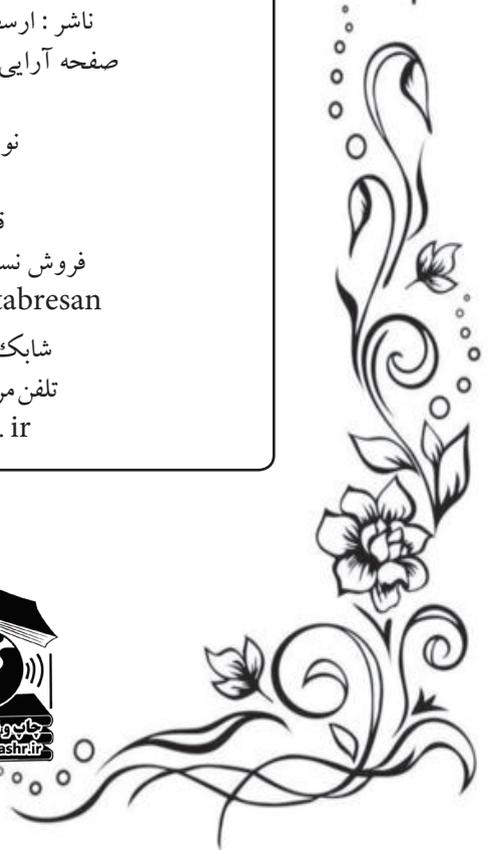
نام کتاب: چارپاره‌های بندی
نویسنده: مهدی بندساریان
ناشر: ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرای، تنظیم و طرح جلد: پروانه مهاجر
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲
چاپ: مدیران
قیمت: ۲۴۵۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب‌رسان:
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک: ۵-۵۷۶-۳۳۹-۶۲۲-۹۷۸
تلفن مرکز پخش: ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



انتشارات ارسطو



چاپ و نشر ایران
Chaponashr.ir



پیشکش به پدر و مادر مهربان همسر دل‌سوز و فرزندان دل‌بندم

پیش‌گفتار

در اینکه زبان فارسی پهلوی سرشار از واژگان فارسی بوده، دودلی ندارم به گمان بنده در سده سوم نویسندگان و چامه‌سرایان به جای اینکه در پی واژگان در فارسی پهلوی باشند راه ساده و کوتاهی را در استفاده از واژگان عربی برگزیدند و در هستایش زبان فارسی امروزی کوتاهی کردند و شوند از میان رفتن واژگان بسیاری شدند.

بر خودم بایسته می‌دیدم که با این واژگان بسیاری که به زبان آمده است کنار نیایم و در اندازه خودم کاری را به انجام برسانم و در این راستا کوشش نمودم در آغاز از واژگانی که هم فارسی دارد و هم بیگانه و هم در گفتگو جاری است را بکارگیری نمایم برای نمونه واژگان نوشت افزار و لوازم التحریر و یا روبرو و مقابل که بسیار هم هستند و پس از آن بر آن شدم تا در جستجوی واژگان فارسی بیشتری باشم.

در این نسک و نسک پیشین کوشش کرده ام تا جایی که دانش بنده
همراهی می کند از واژگان فارسی بهره جویی نمایم و امید است که توانسته
باشم گامی کوتاه در این راستا و در این راه دراز بردارم

جنگ نهاوند ، کشتار مردم خوی ، سربداران ، گورستان خموشان
و هزاران فداکاری نیاکان ما را به این وامی دارد که در نگهداری از این
سرزمین ارزشمند و از این فرهنگ سرشار از هیچ کوششی فروگذار نکنیم و
در پاسداشت این فرهنگ که هسته آن زبان فارسی می باشد کوشا باشیم و
راه نیاکان را پیش برده و سربلند زندگی کنیم.

به امید اینکه روزی واژگان زیبای فارسی برگردند و جای واژگان نارسای
بیگانه را بگیرند و ما مردم از زیبایی این زبان بی همتا بیشتر از این ،
بهره مند گردیم.

مهدی بندساریان

۱۴۰۲/۰۹/۱۴

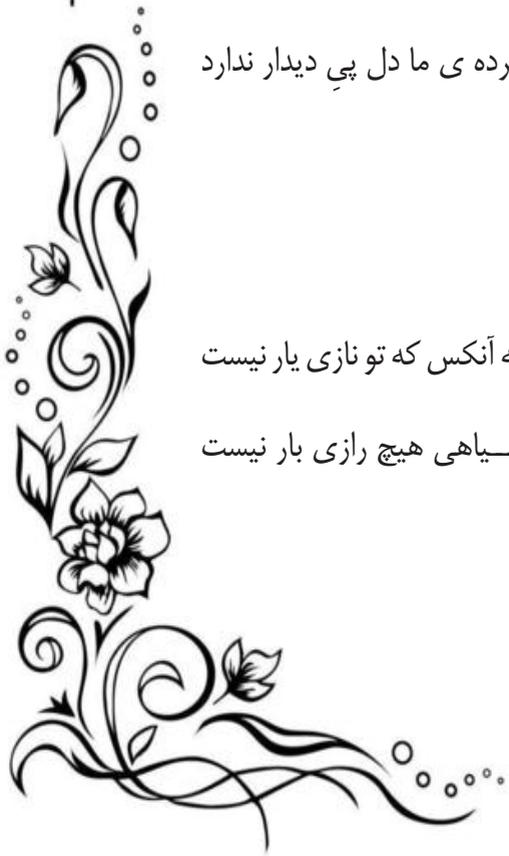
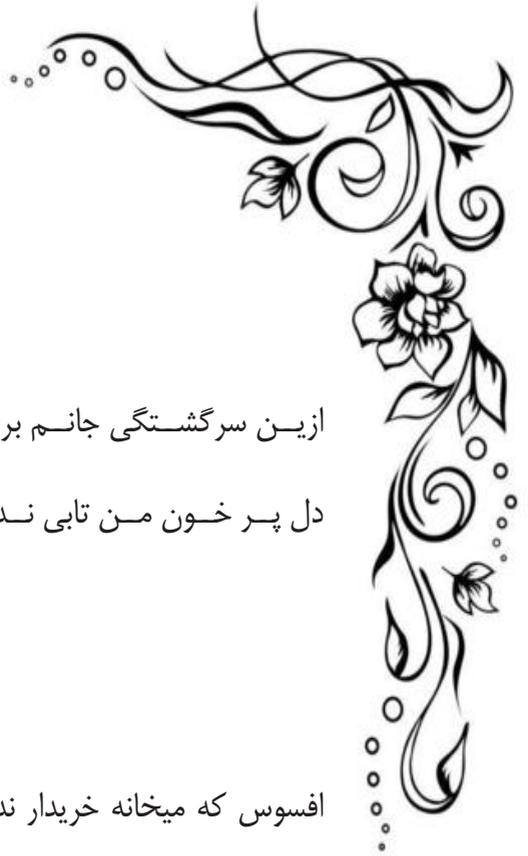
ازین سرگشتگیِ جانم برانید نمانده جانِ دیگر هان بدانید
دل پر خون من تابی ندارد سبوی می کمی بر جان چشانید



افسوس که میخانه خریدار ندارد آن باده ی صد ساله نمودار ندارد
هر کس نگرِی همره دیوانه ندارد دل بُرده ی ما دل پی دیدار ندارد



اهرمن ، ما را به تازی کار نیست دل به آنکس که تو نازی یار نیست
ما بزرگانی دو صد داریم ما در سیاهی هیچ رازی بار نیست



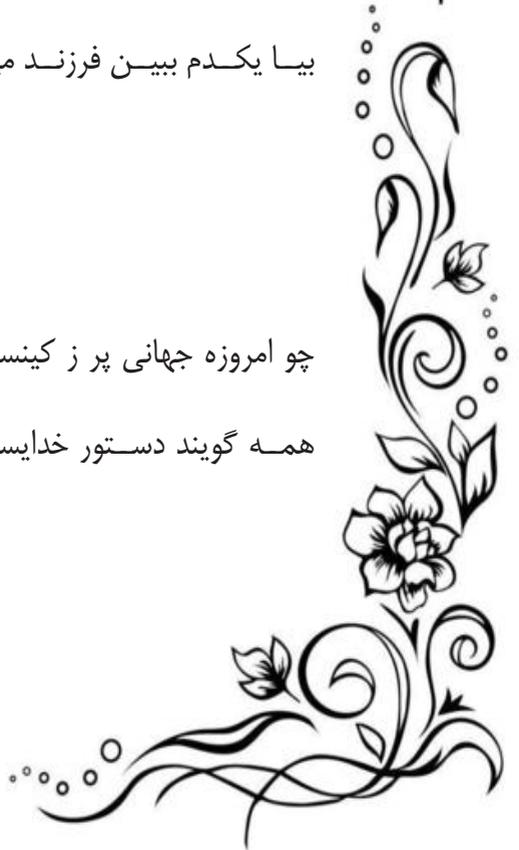
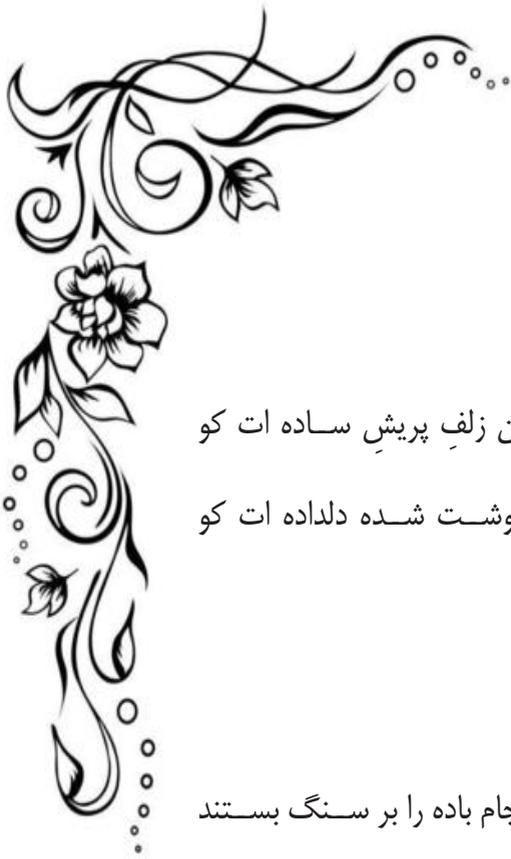
میان می‌گساران باده ات کو همان زلفِ پریشِ ساده ات کو
که دل را چون سبوی باده می کرد فراموش شده دل داده ات کو



پدر جای تو بدخواهان نشستند که جام باده را بر سنگ بستند
بیا یکدم ببین فرزند میهن دو دستش بسته او را سر شکستند



چو امروزه جهانی پر ز کینست به جای او خدایان بر زمینست
همه گویند دستور خدایست ستم‌ها بر سر مردم ز اینست



خدا را بیشه کرده بوته خواران به هر جاریشه کرده خویش و یاران
خدا در دست ایشان از تبر شد زَنَد بر هر که او گوید ز باران

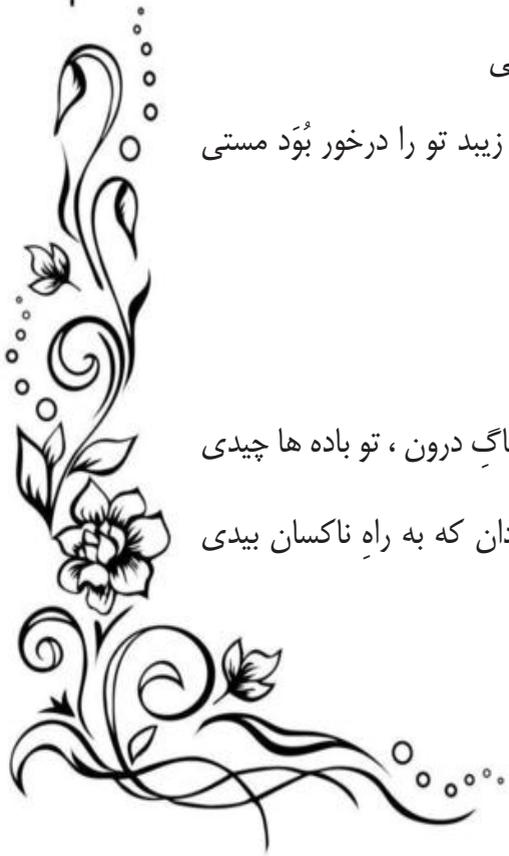


خداوندا اگر مستی چرا پس دست و پا بستی
کجا مردم شود روزی سرافرازانِ این هستی

به هر جا بنگری جنگی ، زده بر جان ما چنگی
شکیبایی تو را زبید تو را درخور بُودِ مستی



در بارگه خدا ، خدا دیدی؟ از تاگِ درون ، تو باده ها چیدی
گر راهِ دگر به پیشِ خود داری می دان که به راهِ ناکسان بیدی



در کشور ما میکده رنگ دگری داشت

هر کس به فراخور به زمانه هنری داشت

اکنون نَبُود خوی نکویی به کسانی

هر کس که بینی همه خونِ جگری داشت



دل در چمن و می آمد سوی دمن و جی آمد

یارم ز بدیها بگریخت سوی سمن و کی آمد



دلَم از دست من رفته ز دستم چنین باشد که بینی بت پرستم

اگر بار دگر آری بیاید ببیند که دمی از وی نرستم

چه رفتاری چه کرداری بکردید به مردم وانمودندید سردید
به هر جایی که می باید نبودید برای مردمان کوهی ز دردید



دو صد ها داد از بیداد کردید به کرنا، بوق را پر باد کردید
کنون کشتار ها در پنجشیرست به کنجی گوشِ کر را یاد کردید



ز چه سان تیره کنم روز و شبم چو رسد باده لبالب به لبم
منِ دیوانه رسیدم بر دوست تو بین گشته فراموش تبم

